

تجلی تعهد اجتماعی و اندیشه‌های وطنی در شعر شاعران متعهد ابوالقاسم شابی و اقبال لاهوری

مهدی ممتحن*

چکیده

آثار شکل گرفته بر مبنای تعهد اجتماعی به مجموعه‌آثاری گفته می‌شود که از زشتی‌ها و بیدادهای ظالمان و سلطه‌گران در حوزه‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، و اجتماعی پرده برداشته و درصدد برمی‌آید تا این مفاهیم را با زبانی هنرمندانه به مخاطبان خود انتقال دهد. در این راستا مطالعه و بررسی جلوه‌های تعهد اجتماعی و اندیشه‌های وطنی در آثار هنرمندان متعهد، از جانب پژوهشگران ادبی و اجتماعی کاری ارزنده و جالب توجه است. نگارنده در این مجال قصد دارد تا با بررسی تعهد اجتماعی و اندیشه‌های وطنی در شعر شاعران متعهد قرن بیستم (اقبال لاهوری و ابوالقاسم شابی) به معرفی وجوه اشتراک و افتراق اندیشه این دو در حوزه ادب مقاومت بپردازد. در این پژوهش آرای اقبال لاهوری شاعر، ادیب، متفکر پاکستانی، و آخرین شاعر مطرح پارسی‌گوی شبه‌قاره هندوستان با اندیشه‌های ابوالقاسم شابی، شاعر جوان تونس، سنجیده خواهد شد. گفتنی است که افکار ضد استعماری در اشعار سیاسی این دو شاعر جایگاهی ویژه دارد. منتها اقبال با تکیه بر فلسفه خودی سعی در بیدارساختن ملت مسلمان داشته اما شابی اساس اندیشه‌های انقلابی خود را در برابر قدرت‌های استعماری بر پایه تقویت اراده مردم جهان استوار ساخته است.

کلیدواژه‌ها: تعهد اجتماعی، اندیشه‌های وطنی، استعمار، اقبال لاهوری، ابوالقاسم شابی.

* دانشیار زبان و ادبیات عرب و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت dr.momtahn@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۲۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۷

۱. مقدمه

«ادبیات هنر است و هنر واکنش روح بشر و گزارش عاطفه و تخیل اوست» (صبور، ۱۳۷۸: ۵۱). در این میان شعر تجلی عواطف، اندیشه‌ها، و آرمان‌های شاعران است که در کسوت واژه‌هایی صیقل خورده و زیبا رخ عیان می‌کند. شاعران در سرودن اشعارشان از دو رویکرد اصلی بهره می‌برند: گروهی از سراینندگان تنها وظیفه خود را در حیطه آفرینش زیبایی و انتقال آن به دیگران دانسته و غایت هر هنری، مخصوصاً شعر را ارائه زیبایی و محظوظشدن از لذت زیباشناختی شعر می‌دانند.^۱ گروهی دیگر معتقدند که شاعر غیر از ایجاد حس زیبایی و لذت در مخاطب باید در پی انجام رسالتی والا و انسانی در شعرش باشد. در این دیدگاه شاعران در مسیر آگاهی مردم و اعتلای مفاهیم ارزشمند قدم برمی‌دارند.

بدیهی است که شمار شاعران متعهد نسبت به شاعرانی که شعرشان ندای احساس و عواطف شخصی‌شان است بسیار محدودتر و محدودتر است.^۲ اما در هر صورت این گروه محدود در طول تاریخ تأثیرات فراوانی بر فضای اجتماع نهاده‌اند. در نگاهی کلی می‌توانیم شعر متعهدانه را شعر مقاومت بخوانیم؛ زیرا اساس مقاومت در اعتراض و «نه» گفتن به شرایط حاکم است که این اعتراض می‌تواند در حوزه مسائل عقیدتی، فرهنگی، و سیاسی از جانب مصلحان اجتماعی، ادبا، و روشن‌فکران یک جامعه مطرح شود. با این تعریف البته سابقه ادبیات مقاومت جهان بسیار ریشه‌دارتر و کهن‌تر از معنای مصطلح امروزی است.

۲. ماهیت ادبیات تعهد و پایداری

شمیسا بر این باور است که اگرچه در ادبیات قدیم هم به اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی توجه نشان داده می‌شد؛ اما هرگز موج این توجهات به کوبندگی دوره معاصر نرسید (شمیسا، ۱۳۷۴: ۴۱۹).

شفیعی نیز می‌گوید: در دوره‌ای که ملت ما در گیر و دار جنبش مشروطه بود، پاره‌ای از کشورهای عربی برای رهایی از قلمرو فرمانروایی عثمانی تلاش می‌کردند.^۳ در میان سردمداران این‌گونه جنبش‌های مردمی در آن دوره افرادی وجود داشتند که با عزمی استوار و قلبی پر از ایمان عامل مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی کشور ایران و کشورهای عربی گشته و به نوعی بذر اندیشه‌های انقلابی را در دل و فکر جوانان متدین و باایمان بعد از خود کاشتند. می‌توان گفت حاصل این جنبش‌های فکری بالیدن شخصیت‌های مبارزی

چون اقبال لاهوری در پاکستان و ابوالقاسم شابی در تونس بود؛ این دو تن نه تنها توانستند در عرصه مبارزه با استعمار و شناساندن چهره پرنیرنگ ابرقدرتانی چون انگلیس و فرانسه به هم میهنان خود ثمربخش باشند، بلکه با جهان‌بینی گسترده‌ای که داشتند عامل تحولات فکری عظیمی در کشورهای مسلمان دنیا نیز شدند.

۳. زندگی و آرای کلی لاهوری و شابی

«اقبال لاهوری (۱۸۷۷-۱۹۳۸ م) و ابوالقاسم شابی (۱۹۰۹-۱۹۳۴ م) از جمله شاعران آزادی‌خواه مشرق‌زمین بودند» (ممتحن و دیگران، ۱۳۸۸: ۲۵۴). چنان‌که گفته شد، این دو هر کدام به سهم خود برای رسیدن مسلمانان و آزادی‌خواهان جهان به آرمان‌های مهم انقلابی و دینی تلاش کردند.

اقبال لاهوری ادیب و دانشمند فرهیخته پاکستانی است. او را آخرین شاعر بزرگ پارسی‌گوی شبه‌قاره هندوستان تلقی می‌کنند (بی‌نام، ۱۳۸۹: ۳۹). با وجود این باید اشاره کرد که نمی‌توان او را به یک قوم و ملیت خاص محدود کرد؛ زیرا جهان‌بینی او همواره به گونه‌ای بوده که از او یک چهره جهانی مخصوصاً در مشرق‌زمین ساخته است (واعظی، ۱۳۸۲: ۱۷۷).

اقبال در ۱۹۹۵ برای ادامه تحصیل رهسپار اروپا شد؛ پس از سه سال اقامت در اروپا از دانشگاه کمبریج دانشنامه دکتری فلسفه را اخذ کرد. در ۱۹۹۸ از فرنگ بازگشت و از شغل معلمی استعفا داد و به کار وکالت مشغول شد. رؤیای او تأسیس کشور پاکستان بود اما در ۱۹۳۸ رخ در نقاب خاک کشید؛ در ۱۹۴۷ رؤیایش تحقق یافت (منظور، ۱۳۵۸: ۲۱۴-۲۱۸ نقل به اختصار). او آثار بسیاری در حوزه نظم و نثر به زبان‌های اردو، فارسی، عربی، و انگلیسی داشته و در ادبیات فارسی مقامی والا دارد. «اقبال هیچ‌گاه از شعر برای خودنمایی و شاعری‌نگری بهره نگرفت» (ممتحن و مهاجر، ۱۳۹۲: ۶۱).

نغمه کجا و من کجا؟ ساز سخن بهانه‌ای سوی قطار می‌کشم نامه بی‌زمام را

(لاهوری، ۱۳۴۳: ۱۳۲)

اقبال به هر دو زبان فارسی و عربی تسلط کامل داشت و در نتیجه کلامش به صورت‌های گوناگون تحت تأثیر ادب عرب قرار گرفت. این اثرپذیری به شیوه‌های رمز، اشاره، و حتی ایجاد ابهام در کلام او منعکس شده است (ممتحن و مهاجر، ۱۳۹۲: ۶۳).

کلیات اشعار فارسی او شامل مجلدات *اسرار و رموز*، *زبور عجم*، *جاویدنامه*، *پیام مشرق*، *مثنوی پس چه باید کرد؟* و *ارمغان حجاز* است که با مقدمه و شرح و تفسیر احمد سروش از جانب انتشارات سنایی در اختیار فارسی‌زبانان قرار گرفته است.

ابوالقاسم شابی در ۱۹۰۹ در تونس متولد شد. در آن دوره «تونس به دلیل موقعیت جغرافیایی و سیاسی خود، در شمال افریقا نقش مهمی را در سیاست ملی افریقا و کشورهای عربی بر عهده داشت» (امیر دهی، ۱۳۸۵: ۱۳۶). تولد او با اشغال تونس از جانب فرانسویان مصادف بود. شابی با وجودی که مدت زیادی عمر نکرد و در ۲۵ سالگی مرد، اما توانست به سهم خودش مفاهیم والای انسانی را در اشعارش منعکس ساخته و با بهره‌گیری از ادبیات رماتیک به آفرینش جدیدی در حوزه شعر و ادب دست بزند. شعر او ما را با نمونه‌ای ایده‌آل از ادبیات آرمان‌گرا آشنا می‌سازد (شبستری، ۱۳۷۶: ۲۳).

اگر بخواهیم وجوه مشترک زندگی و خط مشی فکری این دو شاعر را بیان کنیم باید بگوییم هر دو از شاعران مطرح و سرشناس قرن بیستم میلادی بودند؛ شابی در حدود ۳۲ سال بعد از تولد اقبال در تونس به دنیا آمد اما این شاعر تونسی به علت بیماری قلبی بسیار زود و در عنفوان جوانی زندگی را بدرود گفت؛ دیگر این که هر دو شاعر تقریباً از آبشخورهای فکری مشترکی در حوزه دین و سیاست استفاده کردند، اما هر یک از این شاعران افکار دینی، فلسفی، و مبارزه‌جویانه‌ای را به شیوه خود به جهانیان معرفی کرده‌اند. همچنین شابی و اقبال هر دو از جرگه شاعران متعهد و آزادی‌خواهند و در مسیر مبارزاتی خود از هیچ کوششی برای بیدارساختن مردم از غفلت‌زدگی فروگذاری نکردند. آن‌ها هر دو مسلمان و شاعرانی موحد و دارنده نگرشی توحیدی بودند.

۴. جلوه‌های پایداری در شعر لاهوری و شابی

اگر بخواهیم نگاهی کلی نسبت به جلوه‌های پایداری در آثار شاعران ادب پایداری بیفکنیم، باید شماری از شاخصه‌های کلی را در نظر بگیریم که در شناخت اندیشه شاعران پایداری مهم و اساسی‌اند:

۱.۴ دعوت به خودآگاهی

متفکران جامعه و به طور ویژه قشر هنرمند وقتی خود حقیقی خویش را شناخته و از

قابلیت‌های وجودی خویش آگاهی حاصل نمودند، همواره در بیانات و آثار هنری خویش مخاطبان خود را به شناخت و کسب معرفت از خویشتن خویش دعوت می‌کنند. شاعران مورد بحث ما نیز جزء این گروه‌اند و سند سخن ما اشعار ایشان است.

الف) اقبال لاهوری

مهم‌ترین افکار لاهوری در آثارش به نظم و نثر بر مبنای فلسفه «خودی» است که در ابعاد سیاسی و فرهنگی قابل تحلیل و بررسی است (ممتحن و مهاجر، ۱۳۹۲: ۱۹۶).

مرا ذوق خودی چون انگبین است چه گویم واردات من همین است
نخستین کیف او را آزمودم دگر بر خاوران قسمت نمودم

(لاهوری، ۱۳۴۳: ۱۶۰)

مسئله «خود» از بنیادی‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل علوم انسانی است. اساساً هدف ادیان الهی و همه مصلحان و پیغام‌آوران کشف اسرار خودی و رساندن آدمی به مقام شامخ خود است. از این رو حضرت علی (ع) می‌فرماید: «مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَنْفَعُ الْمَعَارِفِ» زیرا نهایت معرفت نفس رسیدن به معرفت رب است. از این رو فرموده‌اند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (فاضلی، ۱۳۸۳: ۱۳۵-۱۳۶). اقبال لاهوری طریق خداشناسی را همچون سایر متفکران و عرفای ربّانی در ترک انانیت، منیت، و هستی خویش یافته و همواره افراد را به رهیدن از خود دعوت می‌کند:

کمال زندگی دیدار ذات است طریقتش رستن از بند جهات است
چنان با ذات حق خلوت‌گزینی تو را او بیند و او را تو بینی

(لاهوری، ۱۳۴۳: ۱۷۲)

ب) ابوالقاسم شابی

مطمئناً شابی نیز از جرگه متفکرانی است که بعد از رسیدن به خودآگاهی در همان سنّ و سال جوانی در آثار ادبی‌اش مردم را به شناخت قابلیت‌های وجودی‌شان دعوت نمود. شابی در آثارش نداده‌نده قدرت و اراده انسانی است. او در قصیده «ارادة الحیة»، که از شاهکارهای ادب معاصر عربی در حوزه ادبیات مقاومت است، چنین می‌سراید:

إذا الشَّعْبُ يوماً أرادَ الحِیَاةَ فلا بُدَّ أنْ یَسْتَجِیبَ القَدَرَ
و لا بُدَّ لِلَّیْلِ أنْ یَنجَلِی و لا بُدَّ لِلقَیْدِ أنْ یَنکَسِرَ

و مَنْ لَمْ يُعَاقِبْهُ شَوْقُ الْحَيَاةِ تَبَخَّرَ فِي جَوْهَا، وَ اِنْدَثَرَ
فَوَيْلٌ لِمَنْ لَمْ تَشْقَهُ الْحَيَاةُ مِنْ الصَّفْعَةِ عَدَمِ الْمُتَصَرِّ

(الشابی، ۲۰۰۸)

هرگاه ملتی عزم زندگی کند، سرنوشت ناگزیر است خواسته او را اجابت کند و بر شب است که به صبح انجامد. و بر زنجیرها و قیدهاست که در هم شکسته شوند. و هر آن‌که شور و شوق زندگی او را دربر نمی‌گیرد، در فضای زندگی فنا و محو می‌گردد (همان).

«شابی در این قصیده به مسئله اراده بسیار توجه نشان می‌دهد. زیرا این اراده سبب می‌شود که ملت‌ها علیه ظلم و ستم قیام کنند و در راه آزادی سرزمین خود گام بردارند» (ممتحن و مهاجر، ۱۳۹۲: ۲۴۷-۲۴۸).

۲.۴ ترسیم چهره رنج‌کشیده و ستمدیده مردم

وقتی استعمار در عمق ارکان فرهنگ، اجتماع، سیاست، و اقتصاد جامعه‌ای ریشه دواند، نخستین گروهی که صدمه و آسیب جدی می‌بیند عامه و طبقه زحمت‌کش جامعه است.

الف) اقبال لاهوری

لاهوری در آثارش همواره به ترسیم چهره مردم مظلومی پرداخته که گرفتار استعمار انگلیس بودند:

خواجه از خون رگ مزدور سازد لعل ناب از جفای دِه‌خدایان، کشتِ دهقانان خراب

(لاهوری، ۱۳۴۳: ۱۴۵)

و نیز در ترجیع‌بندی سروده است:

ای غنچه خوابیده، چو نرگس نگران خیز کاشانه ما رفت، به تاراج غمان خیز
از ناله مرغ چمن، از بانگ اذان خیز از گرمی هنگامه آتش‌نفسان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز از خواب گران خیز

(همان: ۱۴۰)

ب) ابوالقاسم شابی

شابی نیز در آثارش، در دفاع از مردم ستمدیده جامعه همواره سهم مهم و گسترده‌ای را به انعکاس چهره مظلوم در برابر حکومت استبدادگر فرانسه اختصاص

داد. او با دیدن استعماری که به جان مردم کشورش افتاده بود، پر از حزن و غم می‌شد و در آثارش به مردم ستمدیده تونس یادآوری می‌کرد که بر خلاف رویکرد استعمارگران، سعادت، خوشی و شادابی حق همه ملت‌ها از جمله مردم تونس است. «هموطنان شابی گمان می‌کردند این ظلم و ستمی که از جانب استعمار به آن‌ها می‌رسد قضای الهی است» (ممتحن و مهاجر، ۱۳۹۲: ۲۷۲)، پس ناگزیر باید آن‌ها بپذیرند و دم برنیاورند. اما شابی با بیان مظلومیت مردم کشورش سعی در آگاه کردن هموطنانش نمود:

ألا أيها الظالم المستبدَّ حبيب الظلام، عدو الحياه
سخرت بأنات شعبي ضعيف وكفك مخضوبه من دماه
و سرت تشوه سحر الوجود و تبذر شوک الأسي في ربا

(شراره، ۱۹۸۲)

او در این شعر خطاب به استعمار فرانسه می‌گوید: ای ستمگر استبدادگر! و ای دوست خفقان و تاریکی! و ای دشمن زندگی! تو فریادهای حق جویانه ملت‌های ضعیف و ناتوان را مسخره می‌پنداری. تو که دستانت به خون آنان آلوده است، قادری حقیقت هستی و کیان مردم را تحریف کنی (آل بویه لنگرودی، ۱۳۹۰: ۱۲).

۳.۴ بیان جنایت‌ها و بیدادگری‌های حکومت‌های استبدادی

بر اساس گواه تاریخ، استعمار همیشه ضد انسانیت در حرکت بوده و به خاطر وحشتی که از اسلام داشته همیشه تهدیدات زهرآلود خود را علیه این دین در دستور کار خود قرار داده است (ممتحن و مهاجر، ۱۳۹۲: ۳۱).

در قرن بیستم، در کشورهای مسلمان تحت سلطه استعمارگران همچون پاکستان و تونس موج اعتراضات نسبت به عملکرد دست‌نشانندگان استعمار از جانب شماری از متفکران به چشم می‌آمد. این معترضان معتقد بودند که نظام حکومتی انگلیس و فرانسه نظام‌هایی دنیوی‌اند که با نظام خدامحورانه مسلمانان در تعارض بود (همان).

الف) اقبال لاهوری

اقبال در اشعارش استعمار پیر (انگلیس) را به گرگی تشبیه می‌کند که به جان ملت، که همچون گله‌ای بی‌پناه است، افتاده و در خطاب به این گرگ بی‌رحم می‌سراید:

ای که می‌نازی به ذبح گوسفند ذبح کن خود را که باشی ارجمند
زندگی را می‌کند ناپایدار جبر و قدر و انتقام و اقتدار

(ممتحن و مهاجر، ۱۳۹۲: ۲۲)

(ب) ابوالقاسم شابی

شابی در قصیده «إلى طغاة العالم» به شناساندن چهره ظالمان و بیدادگری‌های آنان پرداخت و فرجام ظالم را نابودی دانست و خطاب به ظالمان عصر خود سرود:

رُؤَيْدُكَ! لَا يَخْدَعُكَ الرَّيِّعُ وَ صَحْوُ الْفَضَاءِ وَ ضَوْءُ الصَّبَاحِ
فَنَى الْأَفْقِ الرَّحْبِ هَوْلُ الظُّلَامِ وَ قِصْفُ الرَّعْدِ وَ عِصْفُ الرِّيحِ

(شراره، ۱۹۸۲)

یعنی کمی آهسته‌تر! مبدا ظاهر زیبای بهار یعنی سکوت و آرامش ظاهری مردم تو را فریفته سازد و روشنایی روز و نور سپیده‌دم حقیقت را در برابر چشمانت وارونه جلوه دهد. پس در این بهار آرام و دل‌انگیز، تاریکی هول‌انگیز و غرّش رعد‌ها و وزش تندبادها در انتظار توست (آل بویه لنگرودی، ۱۳۹۰: ۱۲).

۴.۴ ستایش آزادی و آزادگی

این دو شاعر هر دو از گوشه‌نشینی و صبر در برابر زورگویان نفرت داشتند. هر دو خواهنده آزادی به منظور رسیدن به تزکیه نفس بودند. اقبال و شابی آزادی را به منزله یکی از معیارهای اصلی در اتحاد قومی معرفی کرده و بر آن تکیه می‌کنند.

(الف) اقبال لاهوری

اقبال در شعری اذعان می‌دارد که خداوند تنها به ملتی سروری می‌دهد که سرنوشت خود را به دست خودش رقم بزند و این از مصادیق بارز آزادگی و روحیه آزادی‌خواهانه اوست.

خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش به دست خویش بنوشت
به آن ملت سر و کاری ندارد که دهقانش برای دیگران کشت

(ممتحن و مهاجر، ۱۳۹۲: ۴۵۵)

نیز می‌سراید:

مردِ خُر دریای ژرف و بی‌کران آب‌گیر از بحر و نی از ناودان
سینه این مرد می‌جوشد چو دیگ پیش او کوه گران، یک توده ریگ

(همان: ۴۰۰)

و در جای دیگری گوید:

نکته‌ای می‌گویم روشن چو ذر تا شناسی امتیاز عبد و خُر
عبد گردد یاوه در لیل و نهار در دل خُر یاوه گردد روزگار

(همان: ۵۰)

ب) ابوالقاسم شابی

شابی نیز با روحیه‌ی پر از آزادی خود، مرگ را از زندگی همراه با خفتی که استعمارگران فرانسوی برای مردم کشورش رقم زده بودند بهتر و قابل قبول‌تر می‌داند:

أَيُّ عَيْشٍ هَذَا، وَأَيُّ حَيَاةٍ «رُبَّ عَيْشٍ أَخْفُ مِنْهُ الْحِمَامُ»

(شراره، ۱۹۸۲)

یعنی «این کدامین زندگی و حیاتی است؟ چه بسا زندگی که مرگ از آن بهتر است» (ممتحن و مهاجر، ۱۳۹۲: ۲۶۱).

شابی در قصیده «یا ابن اُمّی» در کنار پرداختن به آزادی انسان‌ها از آزادی مردم کشورش سخن به میان می‌آورد و آزادی را حق طبیعی هر فرد و ملتی می‌داند. او می‌گوید: که تو را چه شده است؟ که به خواری و ذلت تن داده‌ای و بر آستان آنان که تو را در بند کرده‌اند سر تعظیم فرود می‌آوری! فریاد بلند زندگی که همه وجودت را فراگرفته است، خاموش می‌کنی؛ و به زندگی در میان غارها و مغاک‌ها دل خوش می‌کنی! چرا سرود آزادی سر نمی‌دهی؟ کجاست آن سرود آزادی که بر لبان تو جاری بوده است؟ و کجاست آن ناله‌ها و فریادها؟ (آل بویه لنگرودی، ۱۳۹۰: ۱۰).

فَمَا لَكَ تَرْضَى بِذَلِكَ الْقِيُودِ وَ تَحْنَى لِمَنْ كَبَلُوكَ الْجِيَاهِ
و تُسَكِّتُ فِي النَّفْسِ صَوْتَ الْإِذَا حَيَاةِ الْقَوَى، إِذْ مَا تُغْنِي صَدَاهُ
و تَقْنَعُ بِالْعَيْشِ بَيْنَ الْكُهُوفِ فَأَيْنَ النَّشِيدُ؟ وَ أَيْنَ الْأَيَّاهُ
أَلَا أَنهْضُ وَ سِرِّ فِي سَبِيلِ الْحَيَاةِ فَمَنْ نَامَ لَمْ تَنْظُرْهُ الْحَيَاةُ

(شراره، ۱۹۸۲)

۵.۴ توصیف و ستایش شهیدان

همواره یکی از جلوه‌های بارز، زیبا، و مقدس اشعار ادب‌پایداری سروده‌هایی است که در ستایش شهیدان راه آزادی سروده شده است.

الف) اقبال لاهوری:

اقبال در اثنای شعری در رثای شهیدان و برای پاسداشت راه شهادت چنین گوید:

نپنداری که مرد امتحان مرد نمیرد گرچه زیر آسمان مرد
ترا شایان چنین مرگ است ورنه ز هر مرگی که خواهی می‌توان مرد

(ممتحن و مهاجر، ۱۳۹۲: ۴۷۴)

ب) ابوالقاسم شابی

شابی دشمنان و ظالمان را به تأمل فرامی‌خواند و بر خواسته خود پافشاری کرده و خطاب به ظالمان می‌گوید:

تو هر جا شکوفه‌های آرزو را بچینی و سرهای آزادگان را از زیر تیغ خشم و نفرت خود
بگذرانی، دل خاک را با خون بی‌گناهان سیراب کنی، سیل خروشان خون شهیدان به راه
می‌افتد. آنچه‌ان درازآهنگ، پیچان، و زمین‌کن خواهد بود که هیچ نام و نشانی از تو بر جای
نخواهد گذاشت (آل بویه لنگرودی، ۱۳۹۰: ۱۲).

تأمل! هنالک أنا حصدت رؤوس الوری، و زهور الأمل
و رویت بالدم قلب التراب و اشربتہ الدمع، حتیّ تمیل
سیجرُفک السیل، سیل الدماء و یأکلک العاصف المشتعل

(شراره، ۱۹۸۲)

۶.۴ ملی‌گرایی و ستایش وطن

الف) اقبال لاهوری

اگرچه اقبال در خطاب به مردم کشورش اشعار فراوانی سروده و آرزویش برپایی کشور پاکستان بوده است، اما دغدغه اصلی او امت مسلمان است که افرادش در اصول و ارکان عقیدتی با هم اشتراکات غیرقابل انکاری دارند. از این روست که اقبال خود را از قید دوستداری انحصاری میهنش آزاد دانسته و می‌سراید:

ما که از قید وطن بیگانه‌ایم چون نگه نور دو چشمیم و یکیم
از حجاز و چین و ایرانیم ما شب‌نم یک صبح خندانیم ما
مست چشم ساقی بطحاستیم در جهان، مثل می و میناستیم
امتیازات نسب را پاک سوخت آتش او این خس و خاشاک سوخت
چون گل صد برگ ما را بو یکیست اوست جان این نظام و او یکیست

(لاهوری، ۱۳۴۳: ۱۶)

او به ایران و مردم ایران نگرشی خاص و حساسیتی ویژه داشت. بی‌سبب نیست که بعد از سرودن پنج هزار بیت به زبان اردو، یک‌باره تصمیم می‌گیرد تا افکار متعالی و انسان‌ساز خود را به زبان سرزمینی بیان دارد که به اندیشه مردم و فرهنگ برآمده از آن عشق می‌ورزید (ممتحن و مهاجر، ۱۳۹۲: ۱۶). او در خصوص ارادتش به زبان فارسی این‌طور سروده:

گر چه هندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین‌تر است

(همان: ۱۱)

اقبال در راستای همدلی با جوانان ایران قرن بیستم می‌سراید:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان من و جان شما

(همان: ۱۵۴)

ب) ابوالقاسم شابی

اگرچه فریادهای شابی در دفاع از میهنش سرکش، آزاد، هدفمند، و مخالف بندگی است، اما او نیز هدف اصلی‌تری را در سر می‌پروراند و آن همبستگی و اتحاد ملل مسلمان بود. قصیده «ارادة الحیاة» فریاد او علیه همه قدرتهای استعماری دنیاست. محور اصلی میهن‌گرایی شابی خداوند متعال است. او پیروزی میهن و سایر ملت‌ها را در گرو این می‌داند که همه مبارزان و آزادی‌خواهان باایمان و اعتقاد راسخ به خداوند سبحان و دین خود در چنین راهی قدم بردارند. از همین روست که شابی همه ستمگران را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید:

أَلَا أَيُّهَا الظَّالِمُ الْمَسْتَبِدُّ حَيِّبُ الظَّلَامِ، عَدُوُّ الْحَيَاةِ
سَخِرَتْ بِأَنَاتِ شَعْبٍ ضَعِيفٍ وَكَفُّكَ مَخْضُوبَةٌ مِنْ دِمَاةِ

(شراره، ۱۹۸۲)

۷.۴ دعوت به مبارزه

شاعران متعهد اجتماعی در آثار خود، بارها و بارها به لحن‌ها و شیوه‌های گوناگون از مردم زمانه‌شان خواستار تغییر شرایط نابه‌سامان اجتماع شده‌اند.

الف) اقبال لاهوری:

اقبال، که شاعری انقلابی و بهتر بگوییم چهره‌ای انقلاب‌ساز بود، بارها مردم استعمارزده را به دورشدن از خواسته‌های کشورهای استعمارگر فراخوانده است:

ساحل افتاده گفت: گرچه بسی زیستم هیچ نه معلوم شد آه که من چیستم؟

موج ز خود رفته‌ای نیز خرامید و گفت: هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم

(لاهوری، ۱۳۴۳: ۲۳۵-۲۳۶)

اقبال در شعر مذکور نشانه‌ی حیات را در جاری‌بودن و جریان‌داشتن در بطن زندگی اجتماعی می‌داند. همچنین در جای دیگر می‌سراید:

خواجه از خون رگ مزدور سازد لعل ناب از جفای دِه‌خدایان، کشتِ دهقانان خراب

انقلاب انقلاب ای انقلاب

ای مسلمانان فغان از فتنه‌های علم و فن اهرمن اندر جهان ارزان و یزدان دیرباب

انقلاب انقلاب ای انقلاب

(همان: ۱۴۵)

نیز از اوست:

ای غنچه‌ی خوابیده، چو نرگس نگران خیز کاشانه‌ی ما رفت به تاراج غمان خیز

از ناله‌ی مرغ چمن، از بانگِ اذان خیز از گرمی هنگامه‌ی آتش‌نفسان خیز

از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز از خواب گران خیز

(همان: ۱۴۰)

سرانجام، اقدامات اقبال برای بیداری و هدایت جامعه از جمله سخنرانی‌ها و نوشتن مقالات متعدد در حوزه‌ی اجتماع و سیاست، موجب محدودیت‌های اجتماعی او شد (ممتحن و مهاجر، ۱۳۹۲: ۲۰۳).

ب) ابوالقاسم شابی

شابی نیز هنگامی که در میان هموطنانش همراهانی با عزم استوار نیافت، به نجوا با

پرنندگان و سایر عناصر طبیعت پرداخت. اما هدف او بیدارسازی افکار مردم سرزمینش از غفلت‌زدگی بود. او در قصیده‌ای می‌گوید: من دسته‌گلی از بیداری و آزادی را تقدیم هموطنانم کردم، اما آنان با بی‌توجهی گلبرگ‌های آن را در زیر پای خود لگدمال کردند:

ثُمَّ نَضَّدْتُ، مِنْ أَزَاهِيرِ قَلْبِي بَاقَةً، لَمْ يَمَسَّهَا أَيُّ إِنْسِي
ثُمَّ قَدَّمْتُهَا إِلَيْكَ، فَمَزَّقَتْ وُروُدِي، وَدُسَّتْهَا أَيُّ دَوْسِ

(همان: ۲۵۸)

۸.۴ القای امید به آینده و بشارت به پیروزی

هر دو شاعر مبارزه با یأس را در مضاعف‌شدن نیروی مبارزه برای به دست آوردن آزادی بسیار رهگشا و ارزشمند می‌شمارند.

الف) اقبال لاهوری

مرگ را سامان ز قطع آرزوست زندگانی محکم از لا تقططوست
نامیدی همچو گور افشاردت گرچه الوندی ز پا می‌آردت
ای که در زندان غم باشی اسیر از نبی تعلیم لاتحزن بگیر

(لاهوری، ۱۳۴۳: ۶۴)

ب) ابوالقاسم شابی

شابی، که شاعر زندگی است، معتقد است: گرفتاری‌ها نمی‌تواند شعله‌ فروزان امید را در وجود او خاموش کند:

لَا يُطْفِئُهُ، اللَّهُبَ الْمُؤَجَّجِ فِي دَمِي مَوْجُ الْأَسَى وَ عَوَاصِفُ الْأَرْزَاءِ

(شراره، ۱۹۸۲)

شابی می‌گوید:

امروزه آثار پربرکت بیداری اسلامی را در تونس می‌بینیم و از آن خیر فراوان انتظار داریم و من ملت تونس را دعوت می‌کنم که به این ندای الهی که در قلب‌های تمام مسلمانان طنین افکنده است لبیک بگویند (کرو، ۱۹۹۸: ۸۳).

۹.۴ نگرانی از بی‌هویتی و غفلت مردم

اقبال و شابی از جمله متفکرانی بودند که با رسیدن به آگاهی و داشتن تعهد اجتماعی همواره

سعی می‌کردند مردم را از جهل و ناآگاهی رهایی بخشند. بحران بی‌هویتی بیماری جان‌کاهی بود که این دو متفکر اکثریت مردم را بدان مبتلا می‌دیدند.

الف) اقبال لاهوری

اقبال در آن زمان در رأس گروه منتقدینی بود که بر بی‌هویتی می‌تاخت. او با وجود این که تحصیلات خود را در اروپا گذرانید، اما به سبب نگاه نقادانه و موشکافانه‌ای که به فرهنگ غرب داشت، ماهیت تملن غرب را شناخت و سعی کرد عیوب فرهنگ غربی را به جوانان یادآوری کند. جوانانی که بدون هیچ مطالعه و بینشی با چشمانی بسته، کاستی‌ها و معایب فرهنگ غرب را به دیده حسن می‌نگریستند. از همین رو بود که با منش استعمارگرایانه غربیان مخصوصاً کشور انگلیس، به مبارزه برخاست و در آثارش به آن اشاره کرد (ممتحن و مهاجر، ۱۳۹۲: ۲۲۱):

غریبان گم کرده‌اند افلاک را در شکم جویند جان پاک را
رنگ و بو از تن نگیرد جان پاک جز به تن کاری ندارد اشتراک

(همان: ۳۰۵)

اما در آن دوره، جامعه اقبال آن‌گونه که باید و شاید پذیرای سخنان او نبود. چنان‌که خود او می‌سراید:

چو رخت خویش بربستم از این خاک همه گفتند با ما آشنا بود
ولیکن کس ندانست این مسافر چه گفت و با که گفت و از کجا بود؟

(همان: ۴۸۳)

ب) ابوالقاسم شابی

شابی با این که به آینده امیدوار بود و خانه ظلم و ستم را سست بنیان می‌دید، از این که مردم کشورش در برابر ظلم استعمارگران آرام بنشینند، بسیار خشمگین می‌شد و معتقد بود که چنین رفتاری از جانب مردم زمینه‌ساز سیاست‌های ظالمانه بیشتری می‌گردد. غفلت مردم تونس و عدم درک حقایق و معانی روح والای شابی را آزار می‌داد (آل بویه لنگرودی، ۱۳۹۰: ۱۶). چنان‌که می‌گوید:

أنت روحٌ غیبیَّة، تکرهُ النُّور و تقضی الذَّهور فی لیلٍ مَلسُر
أنت لا تدرکُ الحقائقَ إن طافَتْ حوالیک دُون مَسٍّ و جَسٍّ

(شراره، ۱۹۸۲)

او در برخی از اشعارش به قدرشناسی و ناسپاسی مردم تونس اشاره می‌کند. شابی شاعری است که،

در صبح زندگی، جام وجودش را سرشار از شراب آگاهی و بیداری و زندگی می‌کند و آن را تقدیم مردمش می‌دارد. اما مردم به آن بی‌توجهی نموده و جام حیات را که با شهد وجود شاعر پر شده، رها می‌سازند (همان: ۱۷).

فِي صَبَاحِ الْحَيَاةِ ضَمَخْتُ أَكْوَا بَسِي وَأَتْرَعْتُهَا بِخَمْرَةِ نَفْسِي
 ثُمَّ قَدَمْتُهَا إِلَيْكَ، فَأَهْرَقَ تَ رَحِيقِي، وَدُسْتُ يَا شَعْبُ كَأَسِي!
 فَتَأَلَمْتُ ... ثُمَّ أَسَكْتُ آلَا مِي وَكَفَكَفْتُ مِنْ شُعُورِي وَحَسِّي

(همان)

۱۰. نتیجه‌گیری

اقبال لاهوری و ابوالقاسم شابی، دو شاعر و متفکر قرن بیستم، هر کدام به نوع خود در مسیر اصلاح‌گری و خدمت به جامعه خویش گام برداشته و در این راه از هیچ کوششی فروگذاری نکردند. اشعار متعهدانه و سیاسی - اجتماعی این دو پر از جلوه‌های ادب‌پایداری است. لاهوری و شابی بر مردم زمان خویش تأثیرات مثبتی گذاشته و شاعرانی انقلابی و انقلاب‌ساز بوده‌اند. وجوه تمایز فکری این دو شاعر در این است که اشعار سیاسی‌ای که سروده‌اند، هر کدام بر اصلی پایه‌گذاری شده و اگرچه هدف آن‌ها تعالی مردم جامعه بود، اما محور اصلی اشعار سیاسی این دو با هم متفاوت است: اقبال به فلسفه «خودی» تکیه داشت و شابی در اشعار خود سعی می‌کرد تا اراده افراد جامعه را تقویت کند.

با وجود همه این‌ها می‌توان گفت که تفکرات ضد استعماری در اشعارشان پررنگ بوده است؛ تا جایی که همه ظالمان و ستم‌گران در شعر شابی یادآور قدرت استعماری فرانسه و نیز در شعر اقبال یادآور کشور استعمارگر انگلیس است.

پی‌نوشت

۱. برای اطلاع بیشتر ← مدرسی، ۱۳۷۹: ۲۵۲.
۲. برای اطلاع بیشتر ← شمس لنگرودی، ۱۳۹۰: ۴/ ۱۳۰.
۳. برای اطلاع بیشتر ← شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۴۰.

منابع

- آل بویه لنگرودی، عبدالعلی (۱۳۹۰). «جلوه‌های پایداری در شعر ابوالقاسم شابی»، *ادبیات پایداری*، ش ۳ و ۴. امیردهی، ع. ر. (۱۳۸۵). «سرزمین‌های جهان اسلام: تونس»، *اندیشه تقریب*، ش ۹. بی‌نام (۱۳۸۹). «اندیشه: اقبال لاهوری»، *فردوسی*، دوره جدید، ش ۸۴. چهرقانی برچلوبی، رضا (۱۳۸۳). «تأملی در نسبت پایداری و ادبیات»، *شعر*، ش ۳۵. الشابی، ابوالقاسم (۲۰۰۸). *الآغانی*، تحقیق صلاح‌الدین الهواری، بیروت: دارالعودة. شبستری، معصومه (۱۳۷۶). «اراده و جبر و اختیار در شعر ابوالقاسم شابی»، *فقه و حقوق خانواده*، ش ۵. شراره، عبداللطیف (۱۹۸۲ م). *دراسة تحلیلیه*، بیروت: دار بیروت. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۷). *شعر معاصر عرب*، تهران: سخن. شمس لنگرودی، محمد (۱۳۹۰). *تاریخ تحلیلی شعر نو*، ج ۴، تهران: مرکز. شمیسا، سیروس (۱۳۷۴). *انواع ادبی*، تهران: فردوس. صبور، داریوش (۱۳۷۸). *برکران بی‌کران*، نگاهی به شعر معاصر فارسی، تهران: سخن. طراد، مجید (۱۹۹۴ م). *دیوان الشابی و رسائله*، بیروت: دارالکتب العربی. فاضلی، قادر (۱۳۸۳). «اسرار خودی در اندیشه اقبال لاهوری»، *نشریه علوم سیاسی*، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، ش ۲۷. کرو، ابوالقاسم (۱۹۹۸ م). *حیاته و شعره*، بیروت: دار مکتبه الحیاة. لاهوری، محمد اقبال (۱۳۴۳). *کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری*، با مقدمه احمد سروش، تهران: سنایی. مدرس، فاطمه (۱۳۷۹). «اقبال لاهوری نغمه‌سرای بیداری»، *مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران*، ش ۱۵۳ و ۱۵۴. ممتحن، مهدی و دیگران (۱۳۸۸). «نگرشی تطبیقی بر رویکردهای سیاسی در دیوان شابی و کلیات اقبال لاهوری»، *ادبیات تطبیقی*، س ۳، ش ۱۱. ممتحن، مهدی و زهرا مهاجر (۱۳۹۲). *اقبال لاهوری و ابوالقاسم شابی در گذرگاه ادبیات تطبیقی*، تهران: لوح محفوظ. منظور، ضیاء (۱۳۵۸). «اقبال لاهوری طراح پاکستان»، *پیام اسلام*، ش ۵. مهاجر نوعی، زهرا (۱۳۸۹). «زندگی در دیوان آغانی الحیاة ابی القاسم الشابی»، *دانشنامه*، ش ۷۹. واعظی، مرادعلی (۱۳۸۲). «اسرار خودی اقبال - نگرشی نو به عرفانی پویا و زندگی‌ساز»، *ادبیات دانشگاه بیرجند*، ش ۳.